

مجله پژوهشهای اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره دوم، بهار ۱۳۸۷

قاعده لطف در کلام اسلامی*

دکتر رضا فرشچیان
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان
دکتر احمد جمالی زاده
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

قاعده لطف پیشینه ای طولانی در مباحث استدلالی علم کلام دارد و همواره مورد استناد متکلمان در استدلال و اثبات عقاید دینی قرار گرفته و می گیرد؛ شایسته است در تبیین جایگاه این قاعده در تاریخ علم کلام، دیدگاه متکلمان نامدار مورد توجه قرار گیرد و پیشینه این قاعده شناخته شود. مقاله حاضر مروری تاریخی بر دیدگاه متکلمان معتزلی، امامیه و اشاعره دارد و موارد استدلال و استناد به آن را در اثبات پاره ای از مبانی اعتقادی بیان می دارد، مناقشات پیرامون این قاعده بیانگر توجه و تحرک عقلانی متکلمان اسلامی و مباحثه و مناظره آنان در استدلال بر مبانی اعتقادی می باشد.

واژگان کلیدی

قاعده لطف، علم کلام، امامیه، معتزله.

۱- مقدمه

قاعده لطف یکی از مبانی استدلالی در علم کلام با پیشینه ای بس طولانی است و پاره ای از اصول اعتقادی اسلام، مانند ضرورت بعثت انبیا و لزوم عصمت ایشان و همچنین، ضرورت امامت و عصمت امامان (ع) بنابر عقیده شیعه، بر پایه قاعده لطف مورد استدلال و اثبات قرار گرفته است. از آن جا که بحث از ضرورت نبوت و همچنین، امامت از مباحث قدیمی علم کلام است، به همین اندازه قاعده لطف نیز دارای پیشینه ای طولانی است و چون در سیر تاریخی مباحث کلامی و اعتقادی مورد توجه و بحث قرار گرفته و اهمیت و جایگاه ویژه ای یافته است و مورد مناقشه هایی بین متکلمان معتزلی و شیعه امامیه و اشاعره قرار گرفته است و این مناقشات پیرامون مبانی عقلی و شرعی این قاعده می باشد، در این مقاله سعی بر آن است که پس از تعریف لغوی لطف و بیان اصطلاحی آن، به سیر تاریخی تعریف لطف و بیان دیدگاه متکلمان اسلامی، منشا و مبانی، اقسام و شاخه های لطف و موارد استدلال آن پردازد و تصویری کلی و جامع از قاعده لطف ارائه گردد.

۲- لطف در لغت

در ابتدا تعریف لغوی لطف و ارتباط آن با معنای اصطلاحی لطف در علم کلام ارائه می گردد. لطف مصدر است و دو وزن فعل از آن اشتقاق یافته است: یکی لَطْفٌ يَلْطُفُ، چنانکه همرا «باء» یا «لام» باشد، مانند لَطْفٌ بفلان أو لفلان به معنای رفق و مدارا کردن و رعایت رأفت و رحمت می باشد و تَلَطَّفُ که از همین ماده است، نیز در این معنا به کار رفته است، مانند: وَكَيْتَلَطَّفُ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (کهف، ۱۹) به معنای این است که باید در داد و ستد و معامله راه رفق و مدارا در پیش گیرد و هیچ کس را از حال شما آگاه نگرداند.^(۱) وزن دیگری که از این مصدر اشتقاق یافته، بر وزن فَعْلٌ يَفْعُلُ می باشد، مانند لَطْفُ الشَّيْءِ که به معنای خرد و ریز بودن آن چیز است و این وزن مصدر دیگری نیز دارد و آن لطافت است و به همین معناست. از این رو هر چیز خرد و ظریف را لطیف گویند (جوهری، ۱۴۰۷، ۴/۱۴۲۷؛ ابن اثیر جزری، ۱۴۲۶، ۴/۲۱۰؛ فیروز آبادی، ۱۴۲۵، ۸۶۸).

راغب اصفهانی می نویسد: چنانکه جسم به لطیف توصیف شود، به معنای جسم سبک در مقابل جسم سنگین است و همچنین از حرکت خفیف و سبک و

از رد و بدل و داد و ستد امور دقیق (تعاطی الامور الدقیقه) نیز به لطافت و لطف تعبیر می‌شود و گاه از آنچه حواس آدمی آن را درک نمی‌کند، به لطائف تعبیر می‌شود و آنگاه در بیان توصیف خداوند به لطیف، اظهار می‌دارد: این توصیف یا به این دلیل است که خداوند با حس درک نمی‌شود و یا به سبب علم و آگاهی به حقایق و واقعیات غیرحسی (دقائق الامور) می‌باشد و یا از آن جهت که خداوند در رفتار با بندگان و هدایتشان با آنها رفیق و مدارا می‌نماید و سخت‌گیری نمی‌کند،^(۲) همانگونه که فرموده است: **اللَّهُ لَطِيفٌ بَعْبَادِهِ** (شوری/۱۹) و **إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ** (یوسف/۱۰۰)، (نک: المفردات، ۴۵۰) بنا براین، توصیف خداوند به لطیف می‌تواند از جهت علم و آگاهی و باریک بینی و همچنین، احسان و رحمت و رفیق و مدارا نسبت به بندگانش باشد (ابن اثیر جزری، ۱۴۲۶، ۲۱۰/۴؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۵، ۸۶۸).

۳- لطف در اصطلاح علم کلام

متکلمان اطلاق لطف را در مورد خداوند به معنای احسان و رحمت الهی می‌دانند و لطف را یکی از مصادیق رحمت الهی دانسته‌اند. این اصطلاح در سخنان از گذشته‌های دور کاربرد وسیعی داشته و مورد بحث و مناقشه متکلمان معتزله و امامیه و اشاعره قرار گرفته است. از این رو بحث از قاعده لطف تاریخی بس طولانی دارد، ولی متکلمان تا پیش از زمان خواجه نصیر الدین طوسی تنظیم کاملی از آن به عمل نیاورده و مسایل آن را تفکیک نکرده بودند (نک: جعفری، ۱۳۸۲، ۴۶۲، ۴۶۳).

اینک به تعریف اصطلاحی مطلق لطف از دیدگاه برخی سران مکاتب کلامی با توجه به سیر تاریخی آن پرداخته می‌شود، لطف، توفیق نیز نامیده می‌شود و گاه از آن به عصمت، هدی و هدایت نیز یاد می‌شود (بدوی، ۱۹۸۳، ۲۹۲/۱) و چه زیبا سید رضی در مقدمه نهج البلاغه از این اصطلاحات یاد می‌کند: **و من الله سبحانه أستمل التوفیق والعصمة وأتجزئ التسديد والمعونة** (ص ۳۶) و مولوی سروده است: **از خدا جوئیم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب.** (۷/۱)

بشر بن معتمر (۲۱۰ هـ ق) از سران معتزله مکتب بغداد لطف را تفضلی الهی می‌داند که خداوند به اختیار خویش، نه در مقابل اعمال بندگان، بلکه مجاناً عطا می‌کند (مکدرموت، ۱۳۷۱، ۱۲۴، ۱۲۷).

جعفر بن حرب (۲۳۶ هـ ق) از دیگر بزرگان معتزله بغداد و کسی که پس از بشر بن معتمر ریاست معتزله را بر عهده داشت، توفیق و تسدید را دو نوع لطف از الطاف خداوند سبحان که موجب اجبار و اضطراب بنده در انجام اطاعت نمی گردند، می داند و آنکه طاعتی را انجام داده است، موفق و مسدد محسوب می شود. التوفیق و التسدید لطفان من الطاف الله سبحانه لا یوجبان الطاعة فی العبد ولا یضطرانه. فاذا اتى الانسان بالطاعة كان موفقاً مُسَدِّداً (اشعری، بی تا، ۲۶۲، بدوی، ۱۹۸۳، ۱/۲۹۶)، جوهری (حدود ۳۹۲ هـ ق)، تسدید را توفیق برای کار نیک و درست و اعتدال در گفتار و کردار می داند^(۳) (جوهری، ۱۴۰۷، ۲/۴۸۵).

قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۵ هـ ق) از سران مکتب اعتزال بغداد در مورد لطف می گوید: هو ما یختار المرء عنده، الواجب و یجتنب القبیح. لطف چیزی است که در صورت تحقق آن آدمی واجب را بر می گیرند و از زشتی اجتناب می ورزد (بدوی، ۱۹۸۳، ۱/۲۹۵). وی همچنین، در المغنی لطف الهی را عاملی می داند که انسان را در انتخاب و برگزیدن اطاعت بر می انگیزد و وادار می سازد و یا انجام اطاعت را برای او میسر و آسان می نماید. (مکدموت، ۱۳۷۱، ۱۲۱).

شیخ مفید (۴۱۳ هـ ق) از سران و بزرگان امامیه لطف را در شرایطی متصور می داند که مبتنی بر فرض اختیار انسان و آمادگی و توانایی او برای اقدام بر عمل بر وفق حجت یا برهانی قوی و عقلانی باشد (همان، ۱۲۵).

سید مرتضی (۴۳۶ هـ ق) از شاگردان شیخ مفید در رساله جمل العلم و العمل در تعریف لطف می نویسد: لطف آن است که خدای تعالی می داند که مکلف در نزد آن اطاعت را برگزیده یا به انتخاب آن نزدیکتر می شود و اگر آن لطف نباشد، انجام آن طاعت واجب نمی باشد (طوسی، تمهید الاصول، دهم و یازدهم). این تعریف شامل دو قسم لطف مقرب و لطف محصل می شود.

شیخ طوسی (۴۶۰ هـ ق) در تمهید الاصول که شرح رساله جمل العلم و العمل سید مرتضی است، می نویسد: لطف آن است که به کار واجب فراخواند و از قبیح باز دارد (ص ۲۰۸) و همین تعریف را در تفسیر التبیان آورده است: «ما یدعوا الی الفعل الواجب و یصرف عن القبیح» (۱۹۹/۶-۱۹۸).

خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ هـ ق) بدون این که به تعریف لطف پردازد، در مساله دوازدهم از فصل سوم تجرید الاعتقاد از وجوب لطف و اقسام و شرایط

آن سخن گفته و به شبهات پیرامون لطف پاسخ گفته است (حلی، ۱۳۶۶ هـ.ش، ۳۲۴).

علامه حلی (۷۲۶ هـ.ق) از بزرگان عالمان شیعه و از شاگردان خواجه طوسی و از شارحان تجرید الاعتقاد در کشف المراد به تعریف لطف و وجوب و شرایط آن پرداخته و چنین گفته است: «لطف امری است که با حصول آن شخص مکلف به انجام اطاعت و ترک معصیت نزدیک می شود، بدون این که دخالتی در تمکن و قدرت مکلف بر انجام اطاعت و ترک معصیت داشته باشد و نیز سبب مجبور شدن و سلب اختیار او گردد. (حلی، ۱۳۶۶، ۳۲۵)، و از همین تعریف در باب حادی عشر یاد شده است (صص، ۳۲، ۱۶۵) تعریف علامه، فقط شامل لطف مقرب می شود و شامل قرب محصل نمی باشد.

ملا علی قوشجی (۷۸۹ هـ.ق) از دیگر شارحان تجرید الاعتقاد لطف را همانند علامه حلی تعریف کرده است (جعفری، ۱۳۶۲، ۴۷۰).

مقداد بن عبدالله سیوری (۷۲۶ هـ.ق) صاحب کتاب النافع لیوم الحشر و ابو الفتح بن مخدوم حسینی (۹۷۶ هـ.ق) صاحب کتاب مفتاح الباب که هر دو از شارحان باب حادی عشر می باشند، به تعریف لطف پرداخته اند. فاضل مقداد لطف را آن چیزی می داند که وقوع طاعت و ترک معصیت بر آن متوقف است که گاه لازم و زمانی غیر لازم است که به اعتبار طاعت متوقف بر آن، مکلف به طاعت نزدیک و از معصیت دور می شود. صاحب کتاب مفتاح الباب می نویسد: لطف را به آنچه بدون مجبور ساختن، بنده را به طاعت نزدیک و از معاصی دور کند، تفسیر کرده اند. (حلی، ۱۳۷۰، ۳۲ و ۱۶۵).

ملا عبد الرزاق لاهیجی (۱۰۵۱ هـ.ق) از شاگردان ملاصدرا در تعریف لطف چنین می گوید: لطف امری است که مکلف به سبب آن به انجام طاعت نزدیک و از ارتکاب معصیت دور شود، به حیثی که به سرحد الجاء و اضطرار به انجام اطاعت و اجتناب از معصیت نکشد تا موجب بطلان ثواب نشود (ص ۷۹).

فیض کاشانی (۱۰۹۱ هـ.ق) نیز که از شاگردان ملاصدرا است، ضمن قبول قاعده لطف، وجود امام را لطفی از جانب خدای تعالی برای بندگانش می داند (ص ۴۲).

علامه شعرانی (۱۳۹۳هـ.ق) در شرح فارسی خود بر تجرید الاعتقاد لطف را در اصطلاح اهل کلام آن می‌داند که مکلف را به طاعت نزدیک و از معصیت دور کند و به حد ایجاب و الجاء نرسد و شرط قدرت هم نباشد و اضافه می‌کند که امروزه می‌گویند: قانون ضمانت اجرا می‌خواهد و در ادامه می‌نویسد: به تعبیر علما واجبات شرعیه لطف‌ها هستند در واجبات عقلیه، به این معنا که اموری را که عقل به خوبی و بدی آنها حکم می‌کند، اگر دستور شرعی برسد، این دستور داعی (انگیزه) مردم به انجام یا ترک آن عمل می‌شود و لطف محسوب می‌گردد (حلی، ۱۳۶۶هـ.ش، ۴۶۰).

علامه محمد تقی جعفری در مقاله‌ای که به مناسبت هزاره شیخ طوسی در باره قاعده لطف نوشته، در توضیح این قاعده آورده است: آماده کردن هرگونه مقتضیات و دور ساختن هرگونه موانع از سر راه تکلیفی که عقول سلیم بشری آن را دریافته و خود را به عمل به آن ملزم می‌بینند. وی این تعریف را با حذف برخی از مناقشات، مورد اتفاق اکثر امامیه و معتزله می‌داند که از سوی دیگر، اشاعره منکر آن هستند (ص ۴۷۰).

و سر انجام، دکتر عبدالرحمن بدوی از دیدگاه متکلمان در مورد لطف چنین یاد می‌کند: لطف آن است که آدمی واجب را برگزیند و از قبیح دست کشد یا در نزد او چیزی باشد که او را به انتخاب واجب و ترک قبیح نزدیکتر گرداند (۲۹۳/۱).

این تعریف که جمع بندی تعاریف گذاشته است، به گونه‌ای جامع است که شامل لطف محصل و مقرب می‌گردد.

لازم به یادآوری است اگر چه اشاعره منکر حسن و قبح عقلی هستند و در نتیجه، منکر وجوب لطف به آن معنا که واجبات شرعیه لطف‌ها هستند در واجبات عقلیه، چنان که امامیه و معتزله به آن باور دارند؛ ولی در سخنان برخی از ایشان مانند فخر رازی و غزالی مواردی وجود دارد که به تعریف لطف نزدیک است.

امام فخر رازی (۶۰۶هـ.ق) در تفسیر آیه ۱۰۰ از سوره یوسف می‌گوید: خدای تعالی لطیف است و اگر حصول امری را اراده کند، اسباب آن را فراهم گرداند، پس آن امر حاصل شود و اگر چه حصول آن بسیار بعید باشد (التفسیر الکبیر، ۱۸/۲۱۶).

ابو حامد غزالی (۵۰۵ هـ ق) دانشمند اشعری مذهب، نام لطیف را شایسته کسی می‌داند که به حقایق مصالح و پیچیدگی آن آگاه باشد، سپس آن را از راه رفق نه تندی و عنف به مستحقش رساند. (فخر رازی، شرح الاسماء الحسنی، ۲۴۶).

ملا نظر علی طالقانی (۱۳۰۶ هـ ق) دانشمند فقیه و اصولی و از شاگردان شیخ انصاری، در کتاب کاشف الاسرار^(۴) به تفصیل از وجوب لطف سخن گفته است و علامه شعرانی درباره آن می‌گوید: کتابی بدان گونه تفصیل ندیدم. وی در آن کتاب، لطف را اجماع امامیه و ضرورت مذهب می‌داند (حلی، ۱۳۶۶ هـ ش، ۴۶۱).

۴- منشا لطف

در میان متکلمان در باره این که قاعده لطف بر چه مبنا و اساسی قرار دارد و منشا آن چیست؟ اختلاف نظر وجود دارد. گروهی لطف را بر رحمت و احسان الهی و گروهی بر عدل و حکمت الهی مبتنی ساخته‌اند. اینک به اختصار گزارشی از این آرا ارائه می‌شود.

۱-۴- جود و کرم الهی

شیخ صدوق (۳۸۱ هـ ق) می‌گوید که خداوند انسان را به عدل دستور داده، ولی با او به چیزی برتر از عدل رفتار می‌نماید و آن لطف و تفضل از سوی او است. شیخ مفید نیز رای و نظر استاد خویش را می‌پذیرد و می‌گوید که جمیع حقوق انسان براساس جود و کرم خداوند است، چرا که او نخست بندگان خویش را متنعم ساخت که هیچ کس نمی‌تواند از عهده شکر نعمت‌های او بر آید. بنابراین، تمام حقوق آدمی تفضلات الهی است و لطف اساس عدالت بین خداوند و آدمی است (مکدرموت، ۱۳۷۱، ۴۴۴؛ جعفری، ۱۳۶۲، ۴۷۱).

مکتب معتزله شاخه بغداد نیز لطف را تفضلی می‌داند که ضرورتاً از جود و کرم او صادر گردیده است. این دیدگاه درباره لطف به معنای لغوی کلمه نزدیک‌تر از معنای دیگر آن است (مکدرموت، ۱۳۷۱، ۱۲۷).

این دیدگاه را می‌توان از آیه ۱۲ و ۵۴ سوره انعام نیز استنباط نمود. آن جا که خداوند می‌فرماید: قُلْ لِمَنْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَيِّ نَفْسِهِ

الرَّحْمَةَ / كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، بدین معنی که خداوند بر خود رحمت را مقرر داشته است.

۲-۴- عدل الهی

قاضی عبدالجبار معتزلی از بزرگان بنام معتزله شاخه بصره می گوید: اگر خداوند دانست که صلاح ما به این شریعات تعلق دارد، بایستی آن را به ما معرفی گرداند تا در امر واجب خللی وارد نشود و از عدل است که بر واجب اخلال وارد نسازد و اساس عدالت الهی می طلبد که آدمی را با لطف مدد رساند. شیخ مفید از متکلمان بزرگ شیعه این رای را قبول نداشته و می گوید: لطف از جهت جود و کرم خداوند واجب است، نه آنچه پنداشته اند که عدل آن را واجب گردانیده و چنانچه خداوند آن را انجام ندهد، ظالم محسوب می شود (همان، ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۲۱).

۵- شرایط لطف

با در نظر گرفتن مفهوم اصطلاحی لطف که دیدگاه بزرگان علم کلام در رابطه با آن نقل شد، از تعاریف مذکور چنین بر می آید که قاعده لطف دارای شروط و قیودی است که بدان اشاره می شود. علامه حلی از آن شروط چنین یاد می کند: لم یکن له حظ فی التمکین و لم یبلغ حد الالجاء (حلی، بی تا، ۳۲۴؛ حلی، ۱۳۷۰، ۳۲)، خلاصه این شروط را می توان به ترتیب زیر دانست:

الف- لطف دخالتی در تمکین و قدرت مکلف بر انجام طاعت یا ترک معصیت ندارد؛ چون قدرت و تمکین شرط تکلیف است نه شرط لطف.

ب - لطف نیابستی مکلف را به حد الجاء و اجبار بکشاند؛ چون اجبار باعث بطلان ثواب می شود و لطف نباید موجب بطلان ثواب شود، چون خلاف لطف و رحمت است، "چه موجب ثواب، اختیاری بودن فعل است" (لاهیجی، ۱۳۶۴، ۷۹).

ج - مورد لطف بایستی معلوم باشد و مکلف بایستی علم به مصداق لطف داشته باشد؛ چرا که لطف داعی (انگیزه) به انجام تکلیف و فعل است و در داعی معتبر است که فاعل علم و اعتقاد یا ظن نسبت به آن داشته باشد تا آدمی چیزی را نداند، در اراده او تاثیر نخواهد کرد و نیز بایستی مناسبت بین لطف و تکلیف نیز

معلوم باشد. شیخ طوسی از معلوم و معین بودن لطف چنین یاد می‌کند: لان اللطف داع و الداعی لا يدعو الّا الی ما یتمیز و یتعین (طوسی، ۱۳۶۲، ۲۰۸، ۲۲۰).
د - لطف بایستی بر "ملطوف فیه" مقدم باشد^(۵) تا بتواند داعی و انگیزه آن باشد و مکلف را بر آن برانگیزد، همانند اینکه پیش از آموزش به کودکان به آنها محبت می‌شود (همان، ۲۰۸)

۶- دلایل وجوب لطف

پس از روش شدن معنای لطف و شروط و قیود و آن، پرسش اصلی آن است که آیا لطف بر خداوند واجب است یا خیر؟ اشاعره بر اساس انکار حسن و قبح عقلی به وجوب لطف اعتقاد ندارند (شهرستانی، بی تا، ۱۰۲/۱)، اما متکلمان امامیه و معتزله لطف را بر خداوند واجب می‌دانند و بر وجوب آن استدلال می‌کنند و مبنای استدلال ایشان حکمت و رعایت اصلح از جانب خداوند است.

متکلمان نامور شیعه همانند: شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه طوسی، علامه حلی، فاضل مقداد، لاهیجی و جز آنان به ضرورت لطف از سوی خدای تعالی اشاره کرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۲، دهم، یازدهم؛ حلی، ۱۳۶۶ هـ.ش، ۴۶۰؛ حلی، ۱۳۷۰، ۳۲، ۱۶۵؛ لاهیجی، ۱۳۶۲، ۷۹؛ مکدموت، ۱۳۷۱، ۱۲۱)، ولی اندکی از معتزله چون پیروان بشر بن معتمر لطف را واجب ندانسته‌اند. (اشعری، بی تا، ۲۴۶/۱؛ بدوی، ۱۹۸۳، ۲۹۴/۱).

۶-۱- محال بودن نقض غرض

متکلمان امامیه بر این اعتقاد هستند که خداوند از مکلف نمودن انسان هدف و غرضی حکیمانه دارد و آن هدف محقق نمی‌شود جز از راه امثال اوامر و ترک نواهی، اگر خداوند تعالی بدانند و قادر باشد بر کاری که مکلف را به طاعت نزدیک و از معصیت دور کند و مکلف نیز بدون آن، به هدف حکیمانه الهی نرسد، بر خداوند لازم است که آن کار را انجام دهد؛ چرا که در غیر این صورت نقض غرض خواهد شد و نقض غرض بر خداوند قبیح است و کار قبیح از خداوند محال است. خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد: "اللطیف واجب لتحصیل الغرض به" (حلی، بی تا، ۳۲۴). معمولاً برای توضیح بیشتر این مطلب از یک تمثیل کمک می‌گیرند: شخصی فردی را به میهمانی دعوت می‌کند و می‌داند که

آمدن او منوط به مقدماتی است، مانند فرستادن راهنما یا اعلام نشانی محل میهمانی. حال اگر شخص میزبان بر انجام مقدمات مذکور توانا باشد و با این حال، از این کار خودداری کند، عقل او را به نقض غرض محکوم می‌کند و فعل او را قبیح و برخلاف حکمت می‌شمارد (همان، ۳۲۵).

ملا عبد الرزاق لاهیجی دلیل وجوب لطف را براساس حکمت و قبیح نقض غرض چنین بیان می‌کند: "ترك لطف نقض غرض است، نقض غرض قبیح بوده، پس... ترك لطف قبیح است. هرگاه ترك لطف قبیح باشد، فعل لطف واجب باشد، لیکن ترك لطف قبیح است پس فعل لطف واجب است" (لاهیجی، ۱۳۶۴، ص ۷۹).

۲-۶- وجوب اصلح

از دید معتزلیان مکتب بغداد، لطف از جمله موارد فعل اصلح است و اینان رعایت اصلح را بر خداوند واجب می‌دانند، پس انجام لطف بر خداوند واجب است. معتزلیان بصره بر این عقیده اند که خداوند در آغاز آفرینش آدمی، ملزم به رعایت مصلحت او نیست، ولی حال که تکلیف را بر بنده اش واجب گردانیده، برای تحقق تکلیف بایستی او را به لطف یاری رساند (مکدرموت، ۱۳۷۱، ۱۲۱). ابوهدیل علاف (۲۳۵ هـ ق)، از برجستگان مکتب اعتزال، می‌گوید خداوند شایسته ترین کارها (اصلح) را برای بندگان خویش انجام می‌دهد (بنگرید: ابو الحسن اشعری، بی تا، ۵۷۷)، بنابراین، مبنای استدلال بر وجوب لطف از دیدگاه معتزلیان رعایت اصلح از جانب خداوند است.

شیخ مفید از بزرگان امامیه همین نظر را بیان می‌کند و می‌نویسد: ان الله لا یفعل بعباده ماداموا مکلفین الا اصلح الاشیاء لهم فی دینهم و دنیاهم، خدای تعالی نسبت به بندگانش تا زمانی که مکلفند، جز آنچه اصلح در دین و دنیای آنهاست، انجام نمی‌دهد (مکدرموت، ۱۳۷۱، ۱۱۵). بنابراین، رعایت اصلح در نظام آفرینش و تشریح یکی از مبانی قاعده لطف محسوب می‌گردد.

ناگفته نماند که علاوه بر اشاعره، در میان معتزله نیز بشر بن معتمر موسس مکتب اعتزال بغداد از جمله کسانی است که لطف را بر خداوند واجب نمی‌داند و می‌گوید اگر لطف برای خدای تعالی واجب می‌بود، هیچ گناهکاری در عالم پیدا نمی‌شد؛ چرا که مکلفی نیست مگر در قدرت خدا است که به او لطف کند تا واجب را برگزیند و از قبیح روی گرداند. پس وقتی که ما در میان مکلفان

گناهکاران و مطیعانی یافتیم، روشن می‌شود که لطف بر خدای تعالی واجب نیست (اشعری، بی تا، ۲۴۶/۱؛ بدوی، ۱۹۸۳، ۲۹۴/۱). در جواب اشکال بشر بن معتمر می‌توان گفت: گناهکاران به اختیار خود گناه کرده‌اند و یکی از شروط قاعده لطف اختیار داشتن مکلف به انجام عمل است نه سلب اختیار از او. این دیدگاه بشر بن معتمر به لطف، اللطف الاهی القهری "نام گرفته است و بر اساس این نگاه، رعایت "اصلح" بر خدای تعالی لازم نیست (مکدرموت، ۱۳۷۱، ۱۲۴).

۷- اشکال بر قاعده لطف

برخی از منکران وجوب قاعده لطف بر آن ایراد گرفته‌اند که به گزیده‌ای از آنها اشاره می‌شود:

الف: ما به همه جهات و مصالح افعال احاطه نداریم که خوب است یا بد، بایستی از راه شرع خوبی و بدی، مصلحت و مفسده افعال ثابت شود، همانند حرمت روزه عید فطر. لطف نیز از همین نوع است. شاید در آن مفاصده باشد که ما نمی‌دانیم.

می‌توان پاسخ داد که: لطف کاری است که مکلف را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌سازد. از این جهت هیچ مفسده‌ای در آن نیست و اگر گاهی توهم شود که برخی از امور مقرب - همانند احسان به فقیر - دارای مفسده است، این از جهتی غیر از جهت احسان است.

ب: چرا خداوند در مورد کفار لطف را اعمال نکرده تا همگی مسلمان شوند؟

پاسخ: لطف خداوند عام و فراگیر است و شامل همه مکلفان می‌شود و کفار نیز مکلفند، البته لطف با فرض اختیار انسان تحقق می‌یابد و از شرایط لطف آن است که به حد الجاء و اضطرار نرسد (حلی، ۱۳۶۶ هـ.ش، ۴۶۳-۴۶۲).

ج - صاحب مواقف در رد معتزله که لطف را واجب می‌دانند این اشکال را آورده که اگر در هر عصری پیامبری و در هر شهری معصومی بود و حاکمان هر جا مجتهد و پرهیزگار بودند، لطفی بود و شما (معتزله) چنین چیزی را قبول ندارید و ما به نبود آن اطمینان داریم، لذا لطف بر خدای تعالی واجب نیست (ایجی، ۱۹۹۷، ۲۸۶/۳).

صاحب مفتاح الباب بدون اشاره به ایجی، در پاسخ می نویسد: ما نمی پذیریم که امثال این امور لطفی باشند که اتمام غرض بر آن متوقف باشد؛ چرا که احتمال پیدا شدن مفسده نیز وجود دارد (حلی، ۱۳۷۰، ۱۶۶).

علامه شعرانی در پاسخ گفته است: اگر منظور این است که پیامبران با معجزه گناهکار را از گناه باز دارند، به الجاء و اضطرار می انجامد و اجبار ضد لطف است، اما مجتهد متقی لطف است و خداوند نیز آن را مراعات نموده و مردم را از بودن در جایی که مجتهد متقی نباشد، نهی کرده است و اجتهاد را به قدر نیاز مکلفان بر مکلفان واجب نموده است (حلی، ۱۳۶۶ هـ.ش، ۴۶۶).

۸- اقسام لطف

لطف در اصطلاح متکلمان به دو معنا کار رفته است:

۱-۸- لطف محصل

آن است که در صورت وقوع، انسان مکلف با اختیار خویش فعلی را که اطاعت خداوند در انجام آن است، انجام می دهد یا از انجام معصیتی خود دارای می کند. مصداق لطف محصل، عصمت است. علامه در تعریف لطف محصل می گوید: و هو ما يحصل عنده الطاعة عن المكلف عن سبيل الاختيار (حلی، بی تا، ۳۲۵).

متکلمان لطف محصلی را که به انجام طاعت بینجامد "توفیق" و لطف محصلی را که به ترک معصیت منتهی شود، "عصمت" نامیده اند (مفید، ۱۴۱۴، ۱۳۵-۱۳۴؛ در باره عصمت نک: سید مرتضی، ۱۴۰۵، ۳/۳۲۵)، شیخ طوسی از این دو چنین یاد می کند «فان وقع عنده الواجب و لولاه لم يقع سُمی توفيقاً... و ان كان المعلوم أنه يرتفع عنده القبيح سُمی عصمة (طوسی، ۱۳۶۲، ۲۰۸)، ابو هلال عسکری (بعد ۳۹۵)، رابطه لطف و توفیق را به نحو عموم و خصوص مطلق دانسته و فرق بین آنها را در این دانسته است که با لطف، طاعت برای عبد تسهیل می گردد و زمانی به آن توفیق گفته می شود که طاعت نیز انجام پذیرد و در صورتی که طاعتی انجام نگیرد، توفیق خوانده نمی شود (ص ۴۶۴).

قرطبی نیز لطف را از سوی خدای تعالی به توفیق و عصمت، تفسیر می کند. واللطف من الله تعالی التوفيق والعصمة (قرطبی، ۱۴۰۵، ۵۷/۷).

۲-۸- لطف مقرب

فعلی است که در صورت وقوع، شخص مکلف به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می‌شود. به این معنا که زمینه مساعد برای اطاعت خداوند فراهم می‌آید. مصداق لطف مقرب ارسال پیامبران از جانب خداوند و انذار و تبشیر ایشان در مورد انجام تکالیف است که با تریب و ترغیب آنها مردم در جهت دوری از گناه و اطاعت از فرمانهای الهی نزدیک می‌شوند. علامه حلی در تعریف لطف مقرب می‌گوید: اللطف هو ما یکون المكلف معه أقرب الى فعل الطاعة و أبعد عن فعل المعصية (حلی، بی تا، ۳۲۴).

۹- کاربرد قاعده لطف

متکلمان بر پایه قاعده لطف بر پاره ای از مبانی اعتقادی استدلال نموده اند و ضرورت آنها را بیان کرده اند.

۹-۱- ضرورت بعثت انبیا

ما انسانها تکالیف و وظایفی عقلی مانند لزوم شکر مُنعم (سپاسگزاری از خداوندی که به ما نعمت بخشیده است) و لزوم شناخت آفریدگار عالم داریم که عقل ما را به انجام آن الزام می‌کند. از سوی دیگر، تردیدی نیست که بعثت انبیا به دلیل آن که با آوردن تکالیف شرعی همراه است، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌سازد؛ زیرا عمل به تکالیف شرعی ما را به انجام تکالیف عقلی خود نزدیک می‌سازد. بنابراین، وضع قوانین شرعی و ابلاغ آن لطفی است که ما را به ادای تکالیف عقلی خویش نزدیک می‌سازد. از آن جا که لطف بر خداوند سبحان واجب است، نتیجه می‌شود که وضع و ابلاغ تکالیف شرعی بر خداوند واجب است و ابلاغ تکالیف شرعی از راه بعثت پیامبران ممکن است. پس بعثت پیامبران بر خداوند واجب است.

خواجه طوسی از وجوب بعثت پیامبران چنین یاد می‌کند: و هی واجبة لاشتمالها علی اللطف فی التکالیف العقلية (حلی، بی تا، ۳۴۸).

علامه حلی از استدلال متکلمان معتزله بر وجوب بعثت پیامبران چنین یاد می‌کند: التکالیف السمعية الطائف فی التکالیف العقلية و اللطف واجب فالتکالیف السمعية واجب و لا يمكن معرفته ألا من جهة النبي فيكون وجود النبي واجباً لان ما لا يتم الواجب الا به فهو واجب (همان).

بنا به نظر لاهیجی، در هر دینی خبر دادن از ثواب و عقاب دیده می شود و این خبردار شدن از عقاب و ثواب، بنده را به طاعت نزدیک می کند. بنابراین، نبوت مشتمل بر لطف می باشد (ص ۸۹).

۲-۹- عصمت

برخی از متکلمان عصمت از گناه را بر اساس مفهوم لطف تعریف کرده و می گویند: عصمت لطفی است از جانب خداوند که سبب می شود شخص معصوم، هیچ انگیزه‌ای برای ترک طاعت یا انجام معصیت نداشته باشد، در حالی که بر آن قدرت دارد.

با توجه به تعریف لطف و تقسیم آن به لطف مقرب و لطف محصل، می توان گفت در نظر متکلمان، عصمت گونه‌ای از لطف محصل است که با وجود آن شخص مکلف، تکلیف خویش را در پرهیز از معاصی به کامل ترین نحو انجام می دهد و با اختیار خویش، مرتکب هیچ گناهی نمی شود (سعیدی مهر، ۱۳۸۱، ۷۱/۱).
قاضی عبدالجبار (۴۱۵ هـ.ق) از بزرگان معتزله، عصمت را لطفی می داند که انسان مکلف را از ارتکاب بدی باز می دارد: لطف یحجز الانسان المکلف من ارتکاب السوء (مکدر موت، ۱۳۷۱، ۱۲۶).

خواجه طوسی در مورد وجوب عصمت در پیامبر می نویسد: و یجب فی النبى العصمة لیحصل الوثوق فیحصل الغرض. علامه حلی در بیان سخن استاد خویش اظهار می دارد: شیعه امامیه معتقد است که پیامبران بایستی از هر گناهی چه کبیره و چه صغیره معصوم باشند تا اطمینان به سخن آنها پیدا شود و در نتیجه، غرض از بعثت آنان حاصل شود (حلی، ۱۳۶۶ هـ.ش، ۴۸۵).

و همین استدلال در باب حادی عشر دیده می شود و ملا عبد الرزاق لاهیجی آن را به صورت استدلال قیاسی در سرمایه ایمان آورده است. (حلی، ۱۳۷۰، ۳۷؛ لاهیجی، ۱۳۶۴، ۹۱، ۹۰).

۳-۹- ضرورت امامت

متکلمان شیعه بر این اعتقادند که نصب امام از سوی خداوند امری ضروری است که می توان ضرورت آن را به ادله عقلی اثبات کرد. مهمترین استدلالی که در متون کهن کلام شیعی بدان استناد شده است، قاعده لطف است. (بنگرید به:

طوسی، سیزدهم، چهاردهم؛ حلی، ۱۳۶۶ هـ ش، ۵۰۷؛ همو، ۳۹، ۱۸۱؛ لاهیجی، ۱۳۶۴، ۱۰۹-۱۰۷).

نصب امام از سوی خداوند لطف است؛ زیرا بی تردید، حضور امام منصوب از جانب خدا زمینه را برای روی آوردن مردمان به اطاعت الهی و پرهیز از گناهان و معاصی و استقرار عدالت در جامعه آماده تر می‌سازد. از سوی دیگر، به حکم عقل، لطف بر خداوند لازم است؛ چرا که مقدمات صلاح و رستگاری فراهم می‌شود. خواجه طوسی در ضرورت امامت براساس قاعده لطف چنین می‌گوید: الامام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلاً للغرض به: امام لطف است. پس نصب او بر خداوند تعالی برای دست یافتن به هدف واجب است (حلی، ۱۳۶۶ هـ ش، ۵۰۷).

در پاسخ به این اشکال که اگر امامان قدرت تصرف در امور جامعه نداشته باشند، چگونه لطف حاصل می‌شود؟ می‌توان اظهار داشت که وجود امام مطلقاً لطف است و تصرف او لطفی دیگر و برای هر یک در نزدیکی به طاعت و دوری از معصیت، مدخلیتی وجود دارد. بنا براین وجود موانعی در به فعلیت رسیدن تصرف، دلیلی بر انکار لطف در وجود امام، نخواهد بود. (حلی، ۱۸۲-۱۸۱)

۱۰- نتیجه

استدلال بر پایه قاعده لطف استدلالی ترتیبی و مرحله‌ای بر اثبات ضرورت نبوت و امامت و عصمت است و دلیلی مستقل و صرفاً عقلی نیست، زیرا پایه این قاعده بر اصل شناخت خداوند و صفات او مانند رحمت، حکمت، عدالت و رعایت نظام اصلح قرار دارد. متکلمانی که به این قاعده استدلال نموده اند یا مناقشاتی را بر آن وارد کرده اند، استدلال و کلامشان بر اصول مفروض دینی پیشین قرار دارد، از این رو مباحثات آنها جنبه درون دینی دارد. بیشتر مباحثات پیرامون قاعده لطف بین گروه‌های کلامی معتزله، امامیه و اشاعره رخ داده است و این پژوهش نشان می‌دهد که مبانی و مسایل و محدوده مباحث اعتقادی که با این قاعده مرتبط است، محدود و معدود می‌باشد و با گذشت زمان تحولی در آنها پدید نیامده است و مبنا و مسأله جدید و نوپایی در رابطه با قاعده لطف به ظهور نرسیده است.

یادداشتها

۱. قرطبی، در بیان معنای لطیف می نویسد: "و هو اللطیف الخیر، أي الرفیق بعباده، یقال لطف فلان بفلان أي رفق به و اللطف فی الفعل، الرفق فیہ (۵۷/۷).
۲. و یصح ان یکون وصف الله تعالی به علی هذا الوجه و أن یکون لمعرفته بدقائق الامور و أن یکون لرفقه بالعباد فی هدايتهم...
۳. التسدید: التوفیق للسداد، وهو الصواب والقصد من القول والعمل ورجل مسدد، إذا كان يعمل بالسداد والقصد.
۴. این کتاب به فارسی در اثبات امامت ائمه و اسرار عقائد و اخلاق و مواعظ می باشد. (تهرانی، ۱۷/ ۲۳۴)
۵. درباره تقدم لطف بر طاعت و تفاوت آن در این باره با توفیق، بنگرید به: ابو هلال عسکری، ۴۶۴.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالحسن أشعری، علی بن إسماعیل، مقالات الإسلامیین فی اختلاف المصلین، به تحقیق: هلموت ریتز، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت، بی تا.
۳. ابو هلال العسکری، حسن، الفروق اللغویة، به تنظیم بیت الله بیات، مؤسسه النشر الإسلامی، قم ۱۴۱۲ ه.ق.
۴. ایجی، عضد الدین عبد الرحمن، کتاب المواقف، به تحقیق د.عبد الرحمن عمیره، دار الجیل، بیروت، ۱۹۹۷ م.
۵. بدوی، عبد الرحمن، مذاهب الاسلامیین، دار العلم للملائین، بیروت، ۱۹۸۳ م.
۶. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ ه.ق.
۷. حلّی، حسن بن یوسف [علامه حلّی]، کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد، مترجم و شارح سید ابو الحسن شعرانی، اسلامیة، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
۸. همو، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، به تصحیح حسن زاده آملی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، بی تا.
۹. همو، الباب الحادی عشر، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۰. ابن اثیر جزری، مجد الدین مبارک، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر به تحقیق د. عبد الحمید هنداوی، المكتبة العصرية، ۱۴۲۶ ه.ق.
۱۱. جعفری، محمد تقی، قاعده لطف از نظر شیخ طوسی، هزاره شیخ طوسی (مجموعه مقالات کنگره هزاره شیخ طوسی، به کوشش علی دوانی، ۴۶۲-۴۷۲، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش).

۱۲. جوهری، اسماعیل، الصحاح فى اللغة، به تصحيح أحمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، چاپ چهارم، بيروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فى غريب القرآن، دفتر نشر کتاب، تهران، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۴. زمخشري، محمد، أساس البلاغة، دار المعرفة، بيروت، ۱۳۹۹ هـ.ق.
۱۵. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، نشر طه، چاپ دوم، قم، ۱۳۸۱ هـ.ش.
۱۶. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة به تصحيح د. صبحی صالح، قم، دار الهجرة، ۱۳۹۵ هـ.ق.
۱۷. سید مرتضی، علی بن الحسین، رسائل المرتضی، به تحقیق سید احمد حسینی، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۸. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل والنحل، به تحقیق محمد سید کیلانی، دار المعرفة، بيروت، بی تا.
۱۹. طوسی، محمد [شیخ طوسی]، التبیان فى تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بيروت، بی تا.
۲۰. همو، تمهید الاصول فى علم الکلام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۲ هـ.ش.
۲۱. فخر رازی، محمد، التفسیر الکبیر، دار احیاء التراث العربی، بيروت، بی تا.
۲۲. فیرو زآبادی، مجد الدین محمد، القاموس المحیط، دار الکتب العلمیة، بيروت، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۲۳. همو، شرح أسماء الله الحسنی، مکتبة الکلیات الأزهریة، قاهرة، ۱۳۹۶ هـ.ق.
۲۴. فیض کاشانی، محمد، منهاج النجاة، الدار الاسلامیة، بيروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۲۵. قرطبی، تفسیر القرطبی، مؤسسة التاریخ العربی، چاپ دوم، بيروت، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۲۶. لاهیجی، عبد الرزاق، سرمایه ایمان، تهران، انتشارات الزهراء (س)، ۱۳۶۴ هـ.ش.
۲۷. مکدرموت، مارتن، نظریات علم الکلام عند الشیخ المفید، مترجم علی هاشم، مجمع البحوث الاسلامیة، مشهد، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۲۸. مفید، محمد بن محمد، أوائل المقالات، به تحقیق إبراهیم الأنصاری، دار المفید، چاپ دوم، بيروت، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۹. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به همت نیکلسون، انتشارات مولی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۰ هـ.ش.